

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)

سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۲۳، پیاپی ۱۰۸، بهار و تابستان ۱۳۹۸ / صفحات ۳۱-۹

تأثیر گفتمان ملی‌گرایی بر بازنمایی ایران باستان در تاریخ‌نگاری جدید دوره قاجار (مطالعه موردی نامه خسروان جلال‌الدین میرزا قاجار)^۱

محمدامیر احمدزاده^۲

محمد نیازی^۳

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۴/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۶/۲۰

چکیده

نخستین بازتاب‌ها از گفتمان ملی‌گرایی و تلاش برای صورت‌بندی تاریخی متناسب با آن، از اواسط سلسله قاجار در ایران شکل گرفت. تجددخواهان این دوره، ایدئولوژی ملی‌گرایی را مهم‌ترین نشانه قدرت دولت‌های اروپایی می‌دانستند. میرزا جلال‌الدین، شاهزاده قاجاری از نویسندگان و مورخان پیشگامی است که تاریخ ایران را بر پایه منابع جدید و با رویکرد باستان‌گرایانه بازنویسی کرد. مهم‌ترین اثر وی کتاب نامه خسروان به خوبی انگیزه‌های ایدئولوژیک و سیاسی نویسنده را در بازپردازی خیال‌گونه گذشته با اتکا به متون زرتشتیان هند نشان می‌دهد. علاوه بر این القای اندیشه‌های باستان‌گرایی و ایران‌ستایی به دلیل منورالفکری اولیه جلال‌الدین میرزا مهم‌ترین دلالت فرامتنی در تدوین نامه خسروان است. نامه خسروان به تقلید از شاهنامه، سعی در احیای زندگی و رسوم و سنت‌های شاهان اساطیری ایران دارد و مانند شاهنامه به دانش ضمنی و عامیانه مردم ایران از گذشته وارد می‌شود تا مفاهیم ملی‌گرایانه را در اذهان مردم ایران نهادینه کند. مهم‌ترین انگاره‌های ایدئولوژیکی که از ایران باستان در نامه خسروان بازنمایی می‌شود، عبارتند از: الف) تغییر مبدأ تاریخ‌نگاری هزار ساله ایرانی و در حاشیه قرارگرفتن سراسر تاریخ ایران اسلامی، ب) برجسته‌کردن دوره ایران باستان به عنوان عصر طلایی ملت ایران، ج) اهمیت قوم‌گرایی ایرانی و سره‌گرایی پارسی، د) معرفی تجدد اروپایی به عنوان ادامه ایران باستان، ه) جعل تاریخ از طریق اتیمولوژی، و) طبیعی و بزرگ جلوه‌دادن تاریخ ملی. **واژگان کلیدی:** تاریخ‌نگاری، هویت باستان‌گرا، نامه خسروان، جلال‌الدین میرزا قاجار.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2019.24484.1320

۲. استادیار، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول): m.ahmadzadeh@ihcs.ac.ir

۳. دانشجوی دکترای تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ mohammadniyazi@gmail.com

مقدمه

وقوع انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ میلادی (۱۲۰۳ قمری)، تولد روح ملت‌گرایی در دنیای جدید بود. در جریان این انقلاب، آنچه بیش و پیش از همه نمود داشت، ملت بود. اراده معطوف به ملت توانسته بود که ساختار نظام سیاسی کهن را سرنگون کند و پایه‌های نظم سیاسی جدید را بسازد. انقلاب نمی‌توانست بدون بسیج عمومی از طریق احیای روح ملی مردم فرانسه به پیروزی برسد. این اراده ملی به سربازان و نیروهای نظامی ناپلئون به ارث رسید و او توانست مرزهای اروپا را در هم نوردد (نقیب‌زاده، ۱۳۹۳: ۴۶). ظهور دولت مدرن در فرانسه، طلوعه و شاید مقارن تولد ملت نیز بود. گویی به یک‌باره جامعه، فوران می‌کند و ارزش‌های ملت فرانسه از دل تاریخ سر برمی‌آورد و ملیت فرانسوی شکل می‌گیرد (هلد، ۱۳۸۶: ۴۴). از ابتدای قرن نوزدهم به تدریج ارزش‌های انقلاب فرانسه در اروپا و سایر نقاط جهان گسترده می‌شود. شناخت فرهنگ و تاریخ ملی، اهمیت مضاعف پیدا می‌کند؛ به نحوی که در کمتر از یک قرن ایده ناسیونالیسم، سراسر قاره اروپا را فرامی‌گیرد و به تبع آن در کشورهای وابسته و تحت استعمار نیز مسئله احیای هویت تاریخی مطرح می‌شود. اوج‌گیری ایدئولوژی ناسیونالیسم در اروپا از حدود ۱۸۷۰م تا سال‌های جنگ جهانی اول و دوم است. در این دوران، بازسازی گذشته به نحوی که بتواند سنگ بنای ملت جدید باشد، اندیشه نخبگان سیاسی و فکری را به خود مشغول می‌کند. تاریخ‌نگاران از مهم‌ترین گروه‌هایی بودند که احیای ملت را بر عهده گرفتند. بخش عظیمی از بار فرهنگی که زایش ملت‌های جدید را به دوش می‌کشید و آنها را با سایر ملل نوظهور به رقابت وامی‌داشت، بر عهده تاریخ‌نگاران بود. امری که به درستی مورخ انگلیسی هابزباوم (۱۳۸۳: ۱۴) به آن اشاره می‌کند: «ملت» بدون گذشته، یک تناقض در تعریف است. آنچه ملت را ملت می‌کند، همین گذشته است؛ آنچه ضدیت یک ملت را با دیگر ملت‌ها موجه می‌کند، گذشته است و تاریخ‌نگاران آدم‌هایی هستند که این گذشته را تولید می‌کنند.

طرح مسئله: نامه خسروان آغاز پیوند تاریخ و ملی‌گرایی

ورود اندیشه ملی‌گرایی در ایران را نیز باید جزئی از تاریخ مواجهه ایرانیان با غرب دید. شکست در جنگ‌های ایران و روس در دوره قاجار، ایرانیان را با دنیای متجدد و بحث‌های سیاسی و فرهنگی آن مواجه کرد. متجددان ایرانی سیطره قدرت اروپاییان را بر خود دریافته بودند، اما در شناخت منشأ قدرت و شیوه‌های استیلای آنان با یکدیگر هم‌داستان نبودند و دریافت‌های متنوع و گاه متناقضی از قدرت غرب داشتند. اهل سیاست قدرت نظامی را

سرچشمه یافتند و منورالفکران ایدئولوژی را مهم پنداشتند؛ البته در این میان، ایدئولوژی ملی‌گرایی از برجسته‌ترین موضوعات بود. اندیشه‌ای که مهم‌ترین نمود فرهنگ اروپایی در قرن نوزدهم میلادی به شمار می‌آمد.

ملی‌گرایی به نحوی ذهنی، امکان متجددشدن را برای روشنفکران ایرانی به ارمغان می‌آورد؛ پیوند با گذشته طلایی ملت از گذرگاه تاریخ. ملی‌گرایی ایرانی که برخی آن را «ناسیونالیسم رمانتیک» و برخی دیگر آن را «ناسیونالیسم وارونه» نامیدند. ذاکر اصفهانی (۱۳۸۹: ۱۲۹) در توضیح چگونگی ظهور ناسیونالیسم رمانتیک در این دوران می‌نویسد: «نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی دوره‌ای است که در اثر روبه‌رو شدن خاورمیانه اسلامی با دنیای غرب، کنش‌های مختلفی صورت می‌پذیرد. از عمده‌ترین این کنش‌ها نگاه مثبت به دستاوردهای علمی، فرهنگی و تکنیکی دنیای مغرب زمین است. ایران نیز جامعه‌ای در حال گذار را طی می‌کند. دوره‌ای که در آن ارزش‌ها و مناسبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی قبل متزلزل، ضعیف و در حال فروپاشی است. این ناپایداری از فروپاشی نظم کهن و شکل‌گیری نظم جدید و جایگزینی آن می‌باشد. جامعه‌ای که دچار تناقض‌های فراوان است. از سوی برخی، ناسیونالیسم بازتاب و پاسخ درخور شأن آن جامعه ترک‌خورده است. مناسبات جدید در مواجهه با سنت‌ها، ارزش‌ها و فرهنگ گذشته به مقابله برخاسته و درصدد نفی و طرد آن است. از این‌رو پناه‌بردن به تخیل، رؤیا، ذهن‌گرایی، گرایش به گذشته و شیفتگی به تاریخ و فرهنگ گذشته نوعی از احساس رمانتیک در دوره گذار ایران تلقی می‌گردد.»

نظریه دوم، ناسیونالیسم وارونه که بی‌نسبت با نظریه نخست نیست، وضع ناسیونالیسم در ایران و گرایش آن به تاریخ را بهتر تبیین می‌کند. داوری اردکانی در کتاب *ناسیونالیسم و انقلاب (۱۳۶۵)*، ملی‌گرایی ایرانی را نامتعادل و پریشان می‌خواند و معتقد است که در انتقال ایدئولوژی ناسیونالیسم از اروپا به ایران، تعادل اجزای آن به هم خورده است. درحالی‌که ناسیونالیسم در اروپا بیشتر به «اراده» و «حاکمیت اراده ملی» توجه داشت، اما هنگامی که به ایران رسید بیشتر به صورت عصبیت خاک و خون و پشتوانه‌ای برای قدرت‌های وابسته و استعماری درآمد (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۱۵).

فصل مشترکی که در بین همه نحله‌های ملی‌گرایی ایرانی وجود دارد، توجه به گذشته است. ملی‌گرایی اگر قرار باشد به‌عنوان یک ایدئولوژی برون‌زا و وارداتی عمل کند، نمی‌تواند بر حاکمیت ملت بر سرنوشت خویش و اقتدار ملی استوار باشد. از آنجا که ملی‌گرایی در مدل درون‌زایش باید مبتنی بر استقلال و اراده ملی باشد و در این دوره تاریخی روحانیان و بازاریان، سردمداران مبارزه با استعمار و استقلال ایران در میان مردم هستند، روشنفکران و

نخبگان سیاسی قاجار به دلیل وابستگی‌شان امکان مواجهه عمیق و شکل‌دهی زمینه درون‌زای ملیت را نداشتند. برای آنها ظهور ملیت از طریق توسل به انگاره‌های ذهنی تاریخی و سرکوب میراث فرهنگی موجود ممکن بود. هر چند که این نوع ملی‌گرایی در حاشیه گفتمان غالب دینی حاکم بر جامعه قرار داشت، اما به جهت تأثیر بر شکل‌گیری تاریخ‌نگاری جدید حائز اهمیت است.

به لحاظ بررسی‌های تاریخی، اولین ردپاهای اندیشه ملی‌گرایی در بستر گذشته را باید در عصر ناصری جست‌وجو کرد. دوره حکومت ناصرالدین شاه قاجار از مهم‌ترین ادوار تاریخ جدید ایران است. در این دوره، تحولات سیاسی اجتماعی فراوانی رخ داد که در شکل‌گیری حوادث بعدی چون مشروطه و روی کار آمدن رضاخان، بسیار تأثیرگذار بود. از مهم‌ترین تحولات علمی این دوره، زایش اسلوب خاصی در تاریخ‌نگاری مبتنی بر سره‌گرایی در زبان فارسی است. سره‌نویسی ریشه در جریان مهم‌تری دارد که به نهضت فکری باستان‌گرایی مشهور است. از شخصیت‌های مهم و مؤسس باستان‌گرایی جلال‌الدین میرزا قاجار است. او از پیشگامان و نخبگان سیاسی دوره قاجار است که توانست اندیشه ملی‌گرایی را در تاریخ‌نگاری عمومی و رسمی ایران بازتاب دهد. مهم‌ترین اقدام او در این راستا، تألیف *نامه خسروان* بود. *نامه خسروان* که به شرح داستان پادشاهان باستانی ایرانی می‌پردازد، اولین اثر در زمرة تاریخ‌نگاری جدید است که با اتکای به مفهوم نظری «ملت ایران» قصد ارائه صورت‌بندی نوینی از ایرانی‌بودن دارد.

پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش‌های بسیاری در رابطه با گفتمان باستان‌گرایی از اواسط دوره قاجار تا پایان پهلوی اول و نیز رابطه آن با تاریخ‌نگاری انجام گرفته‌اسن. غالب این پژوهش‌ها به تحلیل سیر تاریخی تجددگرایی و ملی‌گرایی با توجه به بسترهای اجتماعی و سیاسی نظیر تأثیر گفتمان شرق‌شناسی و استعمار بریتانیا از طریق زرتشتیان و پارسیان هند پرداخته‌اند؛ اما از این میانه تنها مقاله «پورخاقان و اندیشه بازیابی تاریخ ملی ایران جلال‌الدین میرزا و *نامه خسروان*» نوشته عباس امانت به‌طور مستقیم بر روی این کتاب تمرکز و تحقیق کرده است.

انتقاد مهم بر مقاله امانت این است که فهم رویکرد ملی‌گرایانه تاریخ‌نگاری جلال‌الدین میرزا یک فهم غیر تاریخی و طبیعی است که هویت باستانی ایران را به ملیت مدرن ایران پیوند می‌زند. امانت به زمینه‌های تجددزدگی و تأثیرپذیری شاهزاده از اروپایی‌ها اشاره می‌کند، اما سویه‌های ایدئولوژیک آثار مؤلف را بیشتر ناشی از تلاش جلال‌الدین برای بازیابی تاریخ ایران

می‌داند و با وجود پذیرش اشتباهات و غلط‌های فاحش تاریخی که اثر مورخ را تا حد یک «رمان تاریخی» مصور تنزل داده است، آن را ادامه سنت احیای «کیش ایرانیت» می‌داند (امانت، ۱۳۷۷: ۲۵). امانت، نگارش *نامه خسروان* را به «ایران‌دوستی» ارتباط می‌دهد، نه تجددزدگی جلال‌الدین میرزا. هر چند که وی در تحلیل نهایی خود اشاره‌ای گذرا به تجددگرایی او می‌کند و می‌نویسد: «انگیزه او در این چالش همانا بازیابی گذشته باستانی از راه فرهنگ غربی بود. اما در این میان هر آن‌قدر که وی ترک و تازی را در ویرانی ایران گناهکار می‌شمرد، بیش از آن غرب را برای بازسازی ایران لازم و ناگزیر می‌دانست. چون دیگر همفکرانش، جلال‌الدین گویی هیچ‌گاه استیلای قدرت‌های غربی را خطری برای ایران نمی‌انگاشت. آنچه که در دیدگاه او پایه‌های استواری در ساختن ایران نوین را نوید می‌داد، همانا بازسازی فرهنگ و زبان از راه گذشته‌ای خیال‌انگیز بود» (همان: ۴۶).

چارچوب نظری: گفتمان ملی‌گرایی، انواع و شیوه‌های ابراز آن

نظریه‌های مربوط به تاریخ و ماهیت شکل‌گیری ملی‌گرایی به دو قطب کاملاً متضاد تقسیم شده است. یک طرف این نزاع، کسانانی نظیر گلنر و هابزباوم قرار دارند. مطابق این دیدگاه ملی‌گرایی ماهیتی برساخته، ابداعی و جدید دارد، به تعبیری ملت‌ها یا ملیت‌ها که در هسته ایدئولوژی‌های ملی‌گرایی قرار دارند، «اجتماعاتی تخیلی»^۱ یا تصویری هستند. این دیدگاه بر خلاف دیدگاه دیگری است که ملی‌گراها و مبلغان ملی‌گرایی از آن حمایت می‌کنند. در دیدگاه دوم ملیت، ملی‌گرایی برساخته‌ای مفهومی و خاص دوران تجدد نیست؛ بلکه ماهیتی طبیعی دارد و نظیر سایر ویژگی‌های طبیعی است. این دیدگاه همان دیدگاهی است که از آن با نام ازلی‌گرایی یاد می‌کنند. به این معنا ملیت چیزی شبیه نژاد در نظریه‌های نژادی است و ماهیتی زیستی دارد و با خون و ویژگی‌های خونی مشخص می‌شود. درحالی‌که برخلاف این دیدگاه، دیدگاه اول ملی‌گرایی را مانند سوسیالیسم، کمونیسم، لیبرالیسم یا هر ایدئولوژی دیگری، یک دستگاه مفهومی و نظری می‌داند که در دوران جدید ساخته شده است، نه اینکه همیشه مانند خون و ویژگی‌های خونی با انسان بوده باشد (کچویان، ۱۳۸۲: ۱۲).

معتقدان به تاریخی‌بودن و برساخته‌بودن ایدئولوژی ملی‌گرایی بیان می‌کنند، در جریان شکل‌گیری ملی‌گرایی با ظهور ناگهانی یک مفهوم روبه‌رو نیستیم، بلکه با تغییر صورت تدریجی یا ظهور آهسته‌امری قدیمی در شکل تاریخی تازه مواجهیم. این انتقال و دگرگونی نظیر تحولاتی است که در عرف و رسوم قدیمی صورت می‌گیرد، بدون اینکه زمان و افراد

دخیل در این تحول مشخص باشند. یک چنین وضعیتی از جهتی قوت ایدئولوژی ملی‌گرایی محسوب می‌شود. هنگامی که سنت‌ها یا عادت‌های قومی تحت تأثیر دگرگونی‌های حاد و انقلابی یک‌باره عوض می‌شود، مردم با وضعیت فرهنگی و صورت تازهٔ هنجارها و قواعد نوعی، بیگانه می‌شوند. اما برعکس هنگامی که با تغییرات تدریجی روبه‌رو هستیم، هر چقدر هم که رسم و رسومات جدید متفاوت با قدیم باشد، اما مردم هم‌چنان خود را با زندگی گذشتهٔ خود مرتبط می‌بینند و به راحتی آن رسومات را در زندگی به کار گرفته و حفظ می‌کنند. از آنجایی که ملی‌گرایی نیز در جریان چنین تحولی سر برآورده است، علی‌رغم تفاوت‌هایی که با علایق و پیوندهای قومی‌خونی گذشته دارد، مردم آن را نه به چشم یک ایدئولوژی جدید، بلکه به چشم حقیقت یا واقعیتی می‌بینند که همیشه در تاریخ با آنها بوده است. قوت ملی‌گرایی به تعبیر گلنر ریشه در این واقعیت و کیفیت این تحول تاریخی دارد (همان: ۱۳)

البته همین قدمت، «ضعف ملی‌گرایی» را نیز مشخص می‌کند، اما نه از وجهی که گلنر می‌اندیشد. از آنجایی که ملی‌گرایی در صورت تجدیدی آن، چنین دگر‌دیسی تدریجی را طی کرده است، صورت کامل یک ایدئولوژی جدید را از حیث صوری پیدا نکرده است و فاقد شناسنامه و هویت مشخص است. ملی‌گرایی دقیقاً نظیر تغییرات فرهنگ عامه اینجا و آنجا، ابعاد مختلف خود را پیدا کرده است؛ چرا که از چنین فرهنگی، یعنی فرهنگ قومی و علایق و دغدغه‌های روزمرهٔ مردم کوچه و بازار تغذیه کرده است. حتی آنجایی که در چارچوب منطق جدید تلاش شده است تا ملی‌گرایی مستدل و توجیه شود، بر ریشه‌داربودن، تاریخی‌بودن، همیشگی‌بودن و حضور مستمر آن تأکید شده است که خود به شکلی از جهت هویت ابهام‌آفرین است. در واقع می‌توان گفت که داشتن پیامبر یا «متن معیار ایدئولوژیکی» در تناقض با ادعاهایی قرار دارد که از این منظر برابر ملی‌گرایی دانسته می‌شود (همان: ۱۴). این بی‌هویتی اندیشهٔ ملی‌گرایی نتایج نامیمونی را برای تعریف ملیت نیز در پی داشته است. یکی از آن نتایج این است که به راحتی نمی‌شود گفت چه عناصری ملی هستند یا چه مؤلفه‌هایی شایستگی حضور در هویت ملی را دارند و رد و اثبات ادعاهای منتسب به آن، در چارچوب قواعدی مشخص، دشوار است. به قول ماکس وبر، حتی اگر ملت را فارغ از ابهام تعریف کنیم، نخواهیم توانست «ویژگی‌های مشترک تجربی» را در میان کسانی که اعضای یک ملت واحد شناخته می‌شوند برشمردیم، زیرا مثال‌های نقض آشکاری برای هر یک از ویژگی‌ها شامل زبان واحد، دولت واحد، نژاد مشترک، سرزمین مشخص و احساس همبستگی ملی وجود دارد (هاچینسون و اسمیت، ۱۳۸۶: ۴۷). شاید بی‌سبب نباشد «ارنست رنان»، از پیشگامان

نظریه‌پرداز مفهوم ملت، تعریف ملت را به صورتی بسیار انتزاعی و بی‌شمار بیان می‌کند. با این اوصاف این دو طیف از نظرات پیرامون ملی‌گرایی را این‌گونه می‌توان صورت‌بندی کرد: در یک نگرش هویت ملت‌ها، پژواک و ادامه طبیعی فرهنگ گذشته آنها است و برای عناصر و مؤلفه‌های ملیت مصادیق عینی وجود دارد. فقط باید تاریخ را دوباره احیا کرد و در قالبی جدید در فرهنگ مدرن عرضه کرد. نگاه دیگری، هویت ملت‌ها را فرآورده «مهندسی اجتماعی و سیاسی» می‌داند که دولت‌های مدرن در بستر توسعه پیشرفت تکنولوژیک و اقتصادی به ساخت آن نائل شده‌اند. این دیدگاه که به طور عمده آن را اریک هابزباوم صورت‌بندی و طرح کرده است، معتقد است که «سواد» و «آموزش» و «زبان یک‌پارچه» هم‌چون ابزاری ضروری در خدمت دولت‌های مدرن و ملی‌گرا قرار دارد.

طیف طبیعت‌گرایان که نخستین و افراطی‌ترین گروه از حامیان نگرش اول به شمار می‌روند و معمولاً آرای آنها را در جنبش‌های اجتماعی و ایدئولوگ‌های ملی‌گرای اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم می‌توان مشاهده کرد، ملت را چونان یک میراث غیرقابل انکار تصویر می‌کنند که انسان‌ها از طبیعت به ارث می‌برند و «سرحدات طبیعی» را عاملی برای تفکیک ملت‌ها از یکدیگر می‌دانند. صاحب‌نظران این رویکرد معتقدند ملیت جزئی فطری از آدمیان است (اسمیت، ۱۳۷۹: ۱۱). آن‌گونه که هاجینسون اشاره می‌کند: این دیدگاه ایدئولوژیک نسبت به گذشته، همواره آثار مورخان ناسیونالیست و گفتار نخبگانی را شکل داده است که برای رسیدن به قدرت دولتی یا حفظ آن تلاش می‌کنند. مضامین تکرار شونده‌ای در نوشته‌ها و روایت‌های این گروه دیده می‌شود: «قدمت داشتن ملت و ریشه‌داشتن ملیت در «تاریخ»، «عصر طلایی» که در آن دوره ملت از شکوفایی و بالندگی برخوردار و حتی آغازکننده تمدن بوده است، «تفوق فرهنگ ملی»، «ادوار خواب‌آلودگی و پسرفت فرهنگ ملی» و در نهایت مضمون «قهرمان ملی» که با ظهور خود، ملت را از خواب غفلت بیدار کرده و به دوران «عارضی» زوال آن، پایان می‌دهد (اوزکریمی، ۱۳۸۳: ۸۹). این دیدگاه هر چند امروزه در بین محققان علوم اجتماعی و پژوهشگران هویت ملی حامیان جدی ندارد، اما ترویج گفتمان ملی‌گرایی در نطفه‌های اولیه خود عمدتاً بر پایه آن یا عناصری از درون آن، انجام می‌گرفته است و در بسیاری از کشورها نظیر ایران که مواجهه پسینی و غیر درون‌زا با تجدد داشته‌اند، انگاره‌های هویتی که حول مفهوم ملت در اندیشه روشنفکران و تاریخ‌نگاران شکل گرفته است، بسیار از تلقی ازلی‌گرایی متأثر بوده است.

۱. زمینه‌های فرامتنی نامه خسروان

در شناخت زمینه‌های فرامتنی شکل‌گیری و تألیف این کتاب باید به سرچشمه‌های فکری و اجتماعی نویسنده توجه کرد. این سرچشمه‌ها فراتر از خواست و نیت نویسنده، از شرایط امکانی شکل‌گیری متن خواهد گفت و دیالکتیک بین زمینه‌های امکانی با مقاصد مؤلف می‌تواند رویکرد گفتمانی حاکم بر نامه خسروان را بازنمایی کند. برای شناخت این زمینه‌های فرامتنی دو فرامتن زمینه‌های خانوادگی اجتماعی و زمینه‌های فکری سیاسی را درباره صاحب اثر نامه خسروان بازخواهیم شناخت.

الف) زمینه‌های خانوادگی اجتماعی: نام جلال‌الدین میرزا در تاریخ دوره قاجار به‌عنوان پنجاه و ششمین فرزند فتحعلی شاه قاجار ثبت شده است. وی در سال ۱۲۴۵ هجری قمری زاده شد و در سال ۱۲۸۹ هجری قمری، مصادف با سال‌های سلطنت ناصرالدین شاه قاجار درگذشت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۹۳۲). اگر بخوایم تبار خانوادگی او را در نسبت با متن نامه خسروان بسنجیم دو ریشه مهم برجسته می‌شود: نخست، گرایش‌های متجددانه مادرش در دربار و سپس، گرایش‌های پدرش (فتحعلی شاه) در تجدید هویت تاریخی ایران. مادر او، هما خانم، دختر جمشید بیک جهانگللو، نایب میرآخورباشی دربار فتحعلی شاه بود. آنچه هما خانم را از بقیه زنان درباری متمایز می‌کرد، داشتن پوششی فرنگی بود که وی غالباً با آن در انظار ظاهر می‌شد. اگر به این نکته توجه کنیم که جلال‌الدین میرزا در هنگام وفات فتحعلی شاه، تنها هشت سال داشته است و پس از آن از دربار رانده شده است، باید نقش اصلی را در شکل‌گیری شخصیت و اندیشه این شاهزاده قاجاری به مادرش بدهیم. به طور قطع یکی از منابع اصلی تمایلات تجددخواهانه جلال‌الدین میرزا از مادرش سرچشمه می‌گیرد (ملک ایرج میرزا، ۱۳۸۷: ۱۹۹). همین زیست متجددانه بعدها، سبب آشنایی بیشتر او با فرهنگ و تمدن مغرب زمین از طریق مدرسه دارالفنون شد. خود او درباره این آشنایی چنین می‌نویسد: «... و این شهریار دبستان بزرگی بر پا کرده که دارالفنونش نامند و راستی شایسته این نام است زیرا که پایه هر دانش و هنری از این دبستان برپاست» (قاجار، ۱۳۵۴: ۱).

هر چند مورخان رسمی نظیر اعتمادالسلطنه که فهرست دانش‌آموزان دارالفنون را به دست داده‌اند، نامی از او ذکر نکرده‌اند، اما به طور حتم می‌توان گفت جلال‌الدین میرزا، لااقل به‌نحوی غیر مستقیم از آموزه‌های دارالفنون شامل زبان فرانسه و نیز آشنایی با تاریخ و فرهنگ اروپا بهره برده است (قدیمی قیداری، ۱۳۹۳: ۱۹۸ و ۱۹۴). همان‌طور که پیشتر ذکر کردیم یکی از بارزترین آموزه‌های فرهنگی و علمی اروپای قرن نوزدهم، توجه به تاریخ، برای احیای ملت بود. نگاهی به اندیشه فیلسوفان و تاریخ‌نگاران و اندیشمندان اصحاب دایرةالمعارف در فرانسه

در این قرن نشان می‌دهد که قالب آنها بر دو عنصر «مذهب‌ستیزی» و «ملت‌باوری» تأکید دارند. جلال‌الدین قطعاً در طرح *نامه خسروان* از این نگرش متأثر بوده است.

اما درباره پدرش یعنی فتحعلی‌شاه این تأثیر تا حد بیشتری غیر مستقیم و ضمنی تر بود، اگر چه او نتوانسته بود، زمانه پدر تاجدارش را به طور کامل درک کند، اما متأثر از فضای گفتمانی دوره فتحعلی‌شاه نیز بود. در دوره قاجار ما شاهد اقبال گسترده شاهان قاجار و نخبگان حکومتی آن به ایران باستان، برای کسب مشروعیت تاریخی هستیم. گفته می‌شود سلیمان‌خان قاجار در تاج‌گذاری فتحعلی‌شاه به او توصیه کرد به جای عمامه صفوی، تاج کیانی بر سر بگذارد (همان: ۷۸). فتحعلی‌شاه اسم شماری از فرزندان خود را به نام شاهان باستانی و اساطیر شاهنامه گذاشت و از خود و خاندانش نقش برجسته‌هایی به سبک و در کنار نقش برجسته‌های ساسانی بر جا گذاشت (حاجی علی‌لو، ۱۳۸۴: ۳۶). البته این پیوند با اساطیر گذشته هنوز رنگ و بوی متجددانه نداشت و بیشتر در جهت عظمت‌خواهی و حماسی جلوه‌دادن قدرت در حکومت قاجار بود.

ب) **زمینه‌های فکری سیاسی:** منابع فکری میرزا جلال‌الدین؛ به‌طور کلی جلال‌الدین میرزا تحت تأثیر آرا و اندیشه‌های سه تن از معاصران خود بود: «مانکجی لیمجی»، «میرزا فتحعلی آخوندزاده» و نیز «میرزا ملکم‌خان ارمنی». میرزا ملکم‌خان در زمان خود از شارحان مهم فرهنگ غرب در دوره ناصرالدین‌شاه بود و بیشترین همت خود را برای شناساندن دستگاه جدید حکومت به کارگزاران دیوان‌سالاری، هیأت وزیران و شخص شاه به کار بست. او بیشترین تأثیر را در شکل‌گیری دیدگاه‌های مدرن در دستگاه حکومت و نخبگان قاجار داشت. اما مانکجی لیمجی که بود و چگونه توانست جلال‌الدین میرزای قاجار را به نگارش *نامه خسروان* ترغیب نماید؛ مانکجی در ایام حکومت ناصرالدین‌شاه از سوی پارسیان زرتشتی بمبئی به ایران آمد تا به امور زرتشتیان ایران رسیدگی کند. اقداماتی زیادی را در طول مدت ۲۸ ساله حضورش در ایران انجام داد که از آن جمله می‌توان به فسخ مالیات جزیه و رسیدگی به وضع تعلیم و تربیت زرتشتیان و ساخت مدارس جدید و فراهم کردن زمینه برای بازگشت زرتشتیان به ایران اشاره کرد. از جمله اقداماتی که او انجام داد تلاش برای احیای تاریخ باستان و تحقیق در وضع پادشاهان قدیم ایران بود. وی علاوه بر سایر فعالیت‌های خویش در ایران، شب و روز در بین کتاب‌های تاریخی و سکه‌های کهنه و علامت‌های قدیم به تفحص و تجسس می‌پرداخت و تا توانست انواع و اقسامی از آن‌چه می‌خواست، به دست آورد (نائبیان و علی‌پور، ۱۳۸۹: ۱۵۲). او علاوه بر این مشاور سیاسی سفارت بریتانیا در تهران شد و اطلاعاتی در خور توجه از تاریخ، جغرافیا، امکانات اقتصادی ایالات گوناگون و وضعیت سیاسی ایران

تهیه کرد و به هندوستان فرستاد تا به مقامات بریتانیایی داده شود. به همین سبب، جلال‌الدین هم از طریق مانکجی با سفارت بریتانیا ارتباط می‌گیرد (آبادیان، ۱۳۸۷: ۱۰). اهداف و نگرش‌های این سه تن در یک نقطه به هم می‌رسد و آن تلاش برای زنده‌کردن فرهنگ و میراث باستانی پیش از اسلام برای سوق‌دادن ایرانیان به تجدد است. مانکجی ابتدا با شاهزاده قاجاری تجددخواه ارتباط می‌گیرد و شاهزاده هم به نوبه خود افکار و رسالات مانکجی را به دوست منورالفکرش آخوندزاده، منتقل می‌کند و زمینه آشنایی او با اندیشه پارسیان هند را فراهم می‌کند (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۲۴۸). هر یک از این سه تن، آرزو و تلاشی مشترک را پی می‌گیرند. آخوندزاده در نامه‌ای خطاب به مانکجی بر این سعی مشترک صحنه می‌گذارد و می‌نویسد: «شما [زرتشتیان] یادگار نیاکان مایید و ما قرونی است که به واسطه دشمنان وطن خودمان به درجه‌ای از شما دور شده‌ایم که اکنون شما، ما را در ملت دیگر و مذهب دیگر می‌شمارید. آرزوی من این است که این مغایرت از میان ما رفع شود و ایرانیان بدانند که ما فرزندان پارسیانیم و وطن ما ایران است» (همان).

در همین راستا مانکجی در نقش راهنما و مرشد دوستداران فرهنگ باستانی ظاهر می‌شود و سعی می‌کند با برقراری ارتباط با نخبگان ایرانی اهداف خود را در احیای تاریخ ایران باستانی محقق کند. مانکجی به همین طریق منابع مهمی را در اختیار او قرار می‌دهد که بعدها مرجع تألیف *نامه خسروان* شد. کتاب *دبستان مذاهب*^۱ که آن را اثر کی‌خسروپور آذر کیوان می‌داند و نیز کتاب *شارستان چهارچمن*^۲ دیگر متن آذر کیوانی است که منبعی دیگر از منابع جلال‌الدین میرزا را در نگارش *نامه خسروان* تشکیل می‌دهد. این متون که همه از متن اصلی دیگری به نام *دساتیر* استخراج شده بودند و بیشتر به افسانه شبیه بودند تا تاریخ، مبنای تألیف *نامه خسروان* می‌شوند.^۳ *دساتیر* کتابی نایاب بوده و از متون فرقه آذر کیوانی و زرتشتیانی به

۱. کتاب *دبستان مذاهب* تلاشی بود برای احیای میراث ایران پیش از اسلام، اما در این تلاش افسانه بر واقعیت غلبه کرده است. در منابع آمده است که آذر کیوان و پیروانش به آذریان یا آذرکیوانیان مشهور هستند (آبادیان، ۱۳۸۷: ۱۵).

۲. این کتاب با انگیزه بیان تاریخ ایران پیش از اسلام تدوین شده و «مشمول و محتوی است بر بعضی از فواید پارسیان و رفع اشتباه و اعتراضات» که در این باره از سوی برخی مورخان ایراد شده است. شارستان در سه چمن یا بخش تدوین شده است. این اثر برای نخستین بار به سال ۱۲۷۰ قمری مصادف با ۱۸۵۳ میلادی چاپ شد. بخش سوم این اثر با ارسال نامه‌ای از سوی پیامبر اسلام به خسرو پرویز خاتمه می‌یابد (آبادیان، ۱۳۸۷: ۱۶).

۳. بسیاری از محققان از جمله ابراهیم پورداود و ملک الشعراء بهار در کنار برخی محققان اروپایی، به واژه‌های مجعول و برساخته *دساتیر* و ناشر آن ملافیروز پارسا به شدت انتقاد کردند. پورداوود «زبان دساتیری و لغت‌های ساختگی» آن را مردود دانست (همان: ۱۷).

شمار می‌رفته است که در خدمت کمپانی هند شرقی بوده‌اند و تنها لیمجی توانسته آن را در اختیار شاهزاده قرار دهد (آبادیان، ۱۳۸۷: ۱۵ و ۱۸) همان‌طور که در ادامه همین مقاله بررسی می‌شود، علاوه بر ارجاعات جلال‌الدین میرزا به این کتاب‌ها، حتی فصل‌بندی و ساماندهی متن *نامه خسروان* نیز از آنها متأثر است.

پایگاه فکری دیگری که شاهزاده قاجاری از آن متأثر شده بود، میرزا فتحعلی آخوندزاده بود. میرزا فتحعلی آخوندزاده، از جمله منورالفکران عصر ناصری است که به طرز خاص و به گونه‌ای وسیع‌تر از سایر همفکران خویش به ادبیات ملی‌گرایی دامن زد و تأثیر به‌سزایی در هم‌عصران خود و روشنفکران آینده گذاشت. وی در *مکتوبات کمال‌الدوله* نگرش باستان‌گرایانه و غرب‌گرایانه خود را این‌گونه شرح می‌دهد: «ای ایران، کو آن شوکت و سعادت تو که در عید کیومرث و جمشید و گشتاسب و انوشیروان و خسرو پرویز می‌بود. اگر چه آن‌گونه شوکت و سعادت در جنب شوکت و سعادت حالیه ملل فرنگستان و ینگگی دنیا به منزله شمعی است در مقابل آفتاب، لیکن نسبت به حالیه ایران مانند نور است در برابر ظلمت» (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۲۴۸). آدمیت (۱۳۴۹: ۱۰۹) درباره رابطه آخوندزاده و شاهزاده قاجاری می‌نویسد: «دو نویسنده، هم‌زمان در یک دوران به نشر افکار ملی پرداختند، آنگاه که با هم آشنا نبودند، سپس دوست شدند و تا اندازه‌ای از یکدیگر متأثر گشتند، هر دو در افکار نویسندگان بعدی تأثیر نهادند و به نسل بعد میرزا آقاخان کرمانی که نماینده همان مکتب فکری است، انتقال دادند». برای شناخت عمق تفکرات ملی‌گرایانه آخوندزاده باید به مکاتبات این دو نویسنده توجه کرد. در آنجا به راحتی می‌توان رویکرد ملی‌گرایانه‌شان را بررسی کرد. آخوندزاده در همین مکاتبات در ارزش *نامه خسروان* می‌نویسد: «غیر از توصیف و تحسین حرفی ندارم، خصوصاً از این بابت شایسته تحسین است که نواب شما کلمات عربیه را از زبان فارسی بالکلیه برافکنده‌اید. کاش متابعت شما را کردند و زبان ما را که شیرین‌ترین زبان‌های دنیاست، از اختلاط زبان کلفت و ناهموار عربی آزاد نمودندی. نواب اشرف شما زبان ما را از تسلط زبان عربی آزاد می‌فرمایید. من نیز در این تلاش هستم که ملت خودمان را از دست خط عرب‌ها نجات دهم. کاش ثالثی پیدا شدی و ملت ما را از قید اکثر رسوم ذمیمه این عرب‌ها که وطن ما را که گلستان روی زمین است خراب‌اندر خراب کردند و ما را به این ذلت و سرافکندگی و عبودیت و رذالت رسانیدند، آزاد نمودی... اما نه به رسم نبوت یا امامت که خلاف مشرب من است، بلکه به رسم حکمت و فیلسوفیت» (همان: ۱۳۰). البته هر یک از این سه تن، طرح و برنامه مجزایی را پیگیری می‌کنند. آخوندزاده سعی و اهتمام خود را معطوف به قانع کردن نخبگان فکری و سیاسی برای تغییر الفبای فارسی می‌کند.

خیلی غیر منتظره نیست که این سه شخصیت در یک‌جا به هم برسند و غلم احیای ایران باستان را بر پا کنند و فعالیت دامنه‌داری را در تألیف *نامه خسروان* آغاز کنند. آبادیان اشاره می‌کند این ارتباط به تألیف نگارش *نامه خسروان* از سوی و از سوی دیگر به نگارش *مکتوبات کمال‌الدوله* می‌انجامد. «آخوندزاده پیشنهاد داده بود جلال‌الدین از مانکجی بخواهد شرحی از دین زرتشت و تاریخ زرتشتیان و پارسیان [را] با او در میان گذارد. شاهزاده همین را از مانکجی خواست، مشروح مباحث او در جلد دوم *نامه خسروان* با عنوان «داستان زرتشتیان» قبل از دیباچه کتاب گنجانیده شد، در همین بخش تقریظی از آخوندزاده هم چاپ گردید. جلال‌الدین به صریح‌ترین وجهی نشان داده است که سفر مانکجی صرفاً برای تمشیت امور زرتشتیان نیست، بلکه به قول او دیگر هدف مانکجی عرب‌زدایی از فرهنگ ایران زمین است. جلال‌الدین از اینکه مدرسه‌ای زرتشتی توسط مانکجی راه اندازی شده است ابراز خوشنودی می‌کرد، نوشته‌های وی به آخوندزاده در رابطه با مانکجی نشان از عمق تأثیرپذیری وی از این فرستاده انجمن اکابر پارسیان هند دارد. مانکجی هم نامه‌ای دارد خطاب به آخوندزاده که در آن اهتمام جلال‌الدین میرزا در بازسازی تاریخ باستانی ایران را ستوده و از آخوندزاده خواسته است نام یکی از شخصیت‌های این اثر را که جلال‌الدوله نام دارد، تغییر دهد؛ زیرا مطلعان یکی از شخصیت‌های مکتوبات او را که جلال‌الدوله است، همان جلال‌الدین میرزا می‌دانند» (آبادیان، ۱۳۸۷: ۲۷).

۲. دلالت‌های ملی‌گرایانه درون‌متنی *نامه خسروان*

متون و ساختارهایی که قصد دارند هویت تاریخی یک قوم را بازشناسی و تمایز آن را از سایر ملت‌ها بیان کنند، بر انگاره‌های مفهومی تأکید دارند. چنین روشی به ایجاد یک تاریخ قومی ملی کمک می‌کند و عناصر ذیل در آن دیده می‌شود: فرض گرفتن ماهیت طبیعی‌زیستی ملت در گذشته، خلق یا بازسازی عصر طلایی ملت و ترسیم عناصر منحصربه‌فرد فرهنگ ملی نظیر زبان سره و نیز طرح قهرمانان ملی حماسی که ملت را به عصر زرین وارد کرده یا از انحطاط نجات داده‌اند و نیز اتصال مفاهیم و ساختارهای دنیای باستان به جهان متجدد. با رجوع به متن *نامه خسروان* و تحلیل‌هایی که از آن شد، به جست‌وجوی این دلالت‌ها پرداخته می‌شود.

۳. *نامه خسروان*؛ شاهنامه دوران جدید!

اگرچه نگارش یک دوره مجمل از تاریخ ایران به شیوه *نامه خسروان* در دوره قاجار بی‌سابقه

۱. آدمیت، تشابه شخصیت‌های داستانی با اشخاص حقیقی را نقد کرده است. نگاه کنید به *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده*، فریدون آدمیت، شرکت سهامی انتشار، تهران، چاپ اول، ۱۳۴۹، صص ۱۱۰ تا ۱۲۰.

بود (قدیمی قیداری، ۱۳۹۳: ۱۱۰) اما پرداختن به گذشته باستانی در تاریخ‌نگاری پیش از دوره قاجار بی‌پیشینه نبود. بارزترین نمونه فارسی این تواریخ، فصل قابل توجهی است (باب دوم) از تاریخ‌گزیده اثر حمدالله مستوفی، مورخ و جغرافی‌دان به‌نام دوره ایلخانی که در آثارش نشانه‌هایی آشکار از آگاهی او به میراث ایرانی دیده می‌شود. از کتابخانه جلال‌الدین میرزا و منابع او در تدوین کتاب، جدای آنچه خود در *نامه خسروان* گفته، مطلب دیگری در دسترس نیست، ولی بعید است که وی به تاریخ‌گزیده یا منابع متقدم بر آن، به‌جز *شاهنامه فردوسی*، دسترسی داشته است. زیرا تنها معدودی دست‌نوشته‌ها از این آثار در ایران موجود بود. اگرچه وی بارها در کتابش به «نویسندگان» و «داستان‌سرایان» اشاره دارد که از آن مقصودش بیشتر مورخان است، ولی جز در برخی جاها، هیچ‌گاه هویت این داستان‌سرایان را به‌درستی روشن نکرده است. تنها یک‌بار در آغاز داستان کی‌قباد آشکارا به فردوسی ارجاع داده و می‌گوید: «چنان‌که فردوسی در *شاهنامه* رزم‌های او را نگاشته» است. اما آنچه روشن است وی حتی عنوان *نامه خسروان* را نیز مانند *شاهنامه* برگزیده تا حکایتی از زندگی و آثار پادشاهان پارسی باشد. فردوسی، ترکیب «نامه خسروان» یا «خسروان‌نامه» را بارها در *شاهنامه* آورده است. ولی اهمیت حضور *شاهنامه* در *نامه خسروان* را تنها در یادکردن وقایع یا ترتیب سازمانی کتاب نباید دانست. جلال‌الدین میرزا تلاش کرده است، اثرش فصل مشترکی بین تاریخ اساطیری و تاریخ‌نگاری نوین باشد. به‌عنوان مثال، درست پس از آنکه وی از رزم‌های کی‌قباد در *شاهنامه* یاد کرده، به «کارهای آیین» پرداخته است که آن را منقول از «داستان‌سرایان فرنگ» می‌داند. باین‌حال، دانش او از پژوهش‌های جدید اروپاییان درباره دوره هخامنشی و اشکانی بسیار ناچیز بود (امانت، ۱۳۷۷: ۲۳).

انتخاب پادشاهان اساطیری ایران برای آغاز یک دوره تاریخ‌نگاری و بهره‌گیری از *شاهنامه* از چند جهت اهداف ملی‌گرایانه نویسنده را تأمین می‌کرده است: نخست، متون اساطیری بخشی از خاطره جمعی و فرهنگی هر سرزمین و قومی به‌شمار می‌روند و در فرهنگ عامیانه و زیست روزمره مردم حضور دارند؛ از این‌رو با اساس قراردادن آن «تاریخ ملی جدید» را پدیده‌ای طبیعی به مردم کشور معرفی می‌کند. بدین سبب است که جلال‌الدین میرزا، کار ویژه و مهم اثر خود را روایت برای «کودکان» می‌داند. در واقع او قصد داشته است با بهره‌گیری از روایات حماسی و اساطیری که در متن زیست‌جهان ایرانیان حضور دارد، ابعاد ایدئولوژیک و مبدعانه کارش را پنهان کند. از سویی دیگر، مؤلف به داستان‌های *شاهنامه* تمسک می‌جوید، به دلیل اهمیت *شاهنامه* در فرهنگ عمومی و زندگی روزمره اجتماعی مردم ایران، تا شاید روایت‌پردازی‌های او در *نامه خسروان* امکان ورود به لابه‌های زیرین نظام فرهنگی ایران را

باید. شاهد این مدعا را می‌توان تأثیرپذیری نقاشی قهوه‌خانه‌ای اواخر عصر قاجار و اوایل پهلوی در ترسیم چهره شاهان و پهلوانان حماسی از روایت‌ها و چهره‌سازی‌های *نامه خسروان* دانست (همان: ۱۵). همچنین پارسی‌نگاری همراه با خط خوش نستعلیق با فاصله کافی بین سطور و چهره‌های پادشاهان که وی برخی از آنان را از نقوش سکه‌های ساسانی گرفته بود و برخی زاده تخیل خود او بود، حکایت از کوشش وی برای به دست‌دادن یک متن درسی می‌کرد که هر بخشی از آن برای آموختن در یک سال تحصیلی آماده شده بود. در نیمه قرن نوزدهم پژوهش‌های تاریخی درباره ساسانیان و به ویژه سکه‌شناسی این دوره تا بدان اندازه پیش رفته بود که طبقه‌بندی مرتبی از پادشاهان ساسانی را با بهره‌وری از منابع فارسی و عربی و همچنین اروپایی برای نویسنده‌ای چون جلال‌الدین میرزا ممکن کرد. در پیوست بخش یکم *نامه خسروان*، او نقوش سکه‌های اشکانیان را به ترتیب تاریخی آورده و در دیباچه یادآور شده بود که «چهره پادشاهان را که نزد فرنگیان است گرفته و از روی آن کشیده است (همان: ۱۷).

۴. نادیده‌نگاری و برجسته‌سازی (جدایی ایران از اسلام)

یکی دیگر از خصیصه‌های متن *نامه خسروان* در حاشیه قرارداد تاریخ انبیا اسلام و طرح آنها در ذیل تاریخ شاهان است. در *نامه خسروان* سرگذشت آدم و نوح و ابراهیم در بخش مستقل و مشخصی نیامده، بلکه مؤلف کوشیده است تا انبیای توراتی را در زمانه پادشاهان ایرانی مطرح کند. به روایت جلال‌الدین، شعیب و موسی نبی (ع) در عصر منوچهر بودند. داوود، سلیمان و لقمان حکیم در عهد کی‌کاوس. بهمن، نوه گشتاسب که ظاهراً شبیحی از کوروش تاریخی را به دوش می‌کشد، بر بابل استیلا یافت و مادرش وکتوش را که «دخت یکی از پیمبران نژاد اسرائیل بود» فرمود تا با کمک دانیال نبی «فرزندان یعقوب» را به دژ هخت (اورشلیم) بازگرداند. به جای پرداختن به عرب جاهلیت، سیره نبوی، احوال خلفای راشدین و سپس بنی‌امیه و بنی‌عباس که شیوه غالب همه تاریخ‌نگاران ایرانی بود، وی تنها به چند جمله مختصر در این باره بسنده می‌کند. در زندگی خسرو انوشیروان از زاده شدن «واپسین پیامبران» یاد کرده است که مقصود خاتم‌النبین یعنی محمد رسول‌الله (ص) است و در آغاز جلد دوم تنها گفته: پس از مرگ یزدگرد و دست‌یافتن تازیان به پارس، پیوسته این کشور پرآشوب و درهم بود و لشکریان جانشینان پیامبران که خلفا می‌نامیدند بر کل این سرزمین دست یافته، از بغداد تا رود آمویه را در زیر فرمان آوردند. دست‌یافتن «تازیان» و «واپسین پیامبران» اشاره‌های کلیدی به استیلای اسلام است که گاه در *نامه خسروان* آمده، بدون آنکه هیچ‌گاه نویسنده لفظ اسلام و محمد (ص) را در سراسر کتابش به کار برده باشد.

«دستیابی تازیان» همه‌جا نقطه عطف و گشت تاریخی‌ای تلقی شده که سرنوشت ایران را دگرگون کرده و به ویرانی و بدبختی مردم آن انجامیده است. نویسنده با نادیده‌انگاری تاریخ انبیا و به‌ویژه رسولان اسلاف پیامبر اسلام (ص) و برجسته‌کردن شاهان پارسی سعی در تغییر مبنای تاریخ‌نگاری هزار ساله ایرانی دارد (همان، ۱۳۷۷: ۳۱).

۵. عصر طلایی ایران باستان

همچنین جلال‌الدین میرزا، به‌جز معدودی، هیچ‌یک از شاهان پیش از اسلام را برای رفتارشان نکوهش نکرده است. لهراسب تنها فردی است که نویسنده، او را شهریاری «درشت‌خوی و کینه‌جوی» انگاشته است. ولی حتی کی‌کاوس نیز با همه زشتکاری‌ها و خطاهایش سرزنش نشده است (همان: ۲۳). او با این بازنمایی سعی داشته روزگار شاهان پارس را دورانی پر از عدل و داد و سراسر نیکی و عصر طلایی ملت ایران معرفی کند که اکنون از آن دور افتاده‌اند و باید به آن ایام رجعت کنند. البته شاید عده‌ای این نگرش او را حرکتی اعتراضی به شیوه حکومتگری ناصرالدین‌شاه و خاندان قاجار بدانند. اما رجوع به گذشته افسانه‌ای و اسطوره‌ای حکومت‌های باستان، غیرعادی به نظر می‌رسد زیرا که یادآوری گذشته‌ای است که از یاد رفته یا دگرگون شده است. جلال‌الدین سعی می‌کند از جزئیات دنیای باستان صورتی آرمانی و خیال‌انگیز بسازد. از نظر او این افسانه و اسطوره باید به واقعیت بیوندد و جزئی از تاریخ رسمی ایران شود. از این‌رو است که توانایی ایرانیان را در «نامه‌سرایی و چکامه‌گویی» ستایش می‌کند؛ زیرا آن را برتر از تاریخ‌نگاری رسمی هم‌عصر خود می‌داند (قاجار، ۱۳۵۵: ۲۴).

در نامه خسروان غالب شاهان پارسی با اوصافی نیکو و عاری از هر خطا و اشتباهی وصف شده‌اند و حتی زمانی که به اعتراف نویسنده، وصف نامناسبی برای یکی از آنان آورده شده است، در ادامه این شرح حال، با اتکا به روایت پارسیان هند و متون ایشان نقض شده است. جلال‌الدین میرزا در باب فرجام پادشاهی جمشید چنین می‌نویسد: «همه نویسندگان برآنند که (جمشید) یزدان‌پرستی را از دست داده، خود را خدا خواند، پارسیان را چنین گمانی نیست، گویند جمشید پیمبری بود فرزانه، از مردم زبردست خویش پیمان خواست که گناه نکردند تا خدا بیماری و رنج و مرگ را از آن‌ها بردارد مردم چندی بر سر پیمان خود بودند، سرانجام پیمان شکسته به گناهکاری کوشیدند، یزدان را برای گوشمال مردم جمشید نیکوکار را از میان ایشان برد و ضحاک ستمکار را بر ایشان برانگیخت» (قاجار، ۱۳۵۵: ۳۹).

۶. قوم ایرانی، زبان فارسی، فرهنگ باستانی

نویسنده‌نامه خسروان از همان سطور نخستین کتاب خویش با تأکید بر زبان فارسی سره و جدایی پارسی از تازی، فرایند تمایز و تشخیص‌بخشی به ایران پیش از اسلام، به‌عنوان هویت تاریخی ایران آغاز می‌کند: «داستان پادشاهان پارس به زبان پارسی که سودمند مردمان به ویژه کودکان است» (قاجار، ۱۳۵۵: ۱). نویسنده در همین گام نخست سعی می‌کند به صورت ضمنی به این نکته اشاره کند که همه سرزمین ایران متعلق به قوم پارس است و ایران از یکپارچگی قومی برخوردار است. این تأکید مؤلف بر وحدت قومی با وجود تطبیق نداشتن با واقعیت تاریخی چیزی جز تلاش برای غیریت‌سازی از اقوام غیر فارس زبان به‌عنوان عناصر و اجزای بیرون فرهنگ ملی نمی‌تواند باشد؛ زیرا که همواره سره‌گرایی و پالایش زبان میهن، از دغدغه‌های مهم ملی‌گرایان بوده است.

در جای‌جای *نامه خسروان* اشارات مستقیم و غیرمستقیمی به پیوند بین زبان فارسی باستانی و هویت ملی معاصر ایرانیان می‌شود. «ایرانیان زبان نیکان خویش را فراموش کرده‌اند/ اندکی بر نابودی زبان ایرانیان دریغ خوردم» (همان: ۲) سره‌گرایی تنها محدود به محتوای تاریخی کتاب نیست. مؤلف جایگزینی واژگان فارسی به جای عربی و نیز ریشه‌شناسی لغات به منظور کشف هویت ایرانی یا تازی آن را سرمشق خود قرار می‌دهد. به‌طورمثال درباره طهمورث می‌نویسد: «آنان که پارسی را از تازی شناسند دانند که تهمورس با «طا» و «ثا» به زبان تازیان است» (همان: ۵۲). وی همچنین برای عربی‌زدایی از متن خویش، جای شماری از واژه‌ها را با کلماتی جایگزین کرد که بعضاً مجعول و بی‌ریشه بودند و از متون زرتشتیان هند استخراج کرده بود. داستان را به جای تاریخ، داستان‌سرا به جای مورخ، نامه را به جای کتاب، آئین را به جای دین، پیکار را به جای حرب و جنگ، پیمبر را به جای رسول، کشور را به جای ملک و مملکت، زادوبوم را به جای وطن، پرستشگاه را به جای مسجد، دستور را به جای وزیر و کنکاش را به جای مشورت، به کار گرفت و این‌گونه درصدد برآمد تا زبان فارسی را از زبان عربی پالایش کند (قدیمی‌قیداری، ۲۰۶: ۱۳۹۳).

یکی دیگر از پی‌رنگ‌های بارز که در اثر *نامه خسروان* دیده می‌شود، تأکید بر ماهیت نژادی ملت ایران مبتنی بر یک نژاد خاص است و جداسازی اقوام ایرانی دیگر به‌عنوان غیر است. در ذکر داستان سیامک پسر کیومرث که او را معادل شیث پیامبر می‌داند، می‌نویسد: «چند تن از ایران، چون او را تنها دیدند با سنگ‌های گران از پا درآوردند، گویا دیو مردمی بیابانی سرکش و نادان بودند که بر مردم شهری ستم می‌نمودند و به تنهایی در کوه‌ها زندگی می‌کردند. چنان‌که اکنون در ترکستان و بلوچستان این‌گونه مردم نادان بسیار خونخوار بسیار است»

(همان: ۲۴). آشکار است که نویسنده با زشت‌سازی چهره اقوام ایرانی ترک و بلوچ که از اقوام قدیمی حوزه فرهنگی ایران بزرگ هستند، آنها را بیرون از ملیت جدید ایرانی جای می‌دهد. شاهزاده قاجاری سیاق خود در غیریت‌سازی از اقوام ایرانی یا هم‌بسته با ایران را در جاهای دیگر *نامه خسروان* حفظ می‌کند و برای آنکه اعراب و ترکان را بدنژاد و مخالف ایرانیان نشان دهد، به قلب روایت‌های *شاهنامه* از تقسیم فرمانروایی فریدون بین فرزندانش، ایرج و سلم و تور، می‌پردازد. مادر سلم و تور را دختر ضحاک معرفی می‌کند، حال آنکه طبق روایت‌های *شاهنامه* مادر سلم و تور، شهناز و مادر ایرج، ارنواز هر دو دختر جمشید هستند که ابتدا به همسری ضحاک و سپس به همسری فریدون در می‌آیند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۱).

۷. ملی‌گرایی و غرب‌گرایی (تجدد اروپایی؛ ادامه ایران باستان)

یکی از نکات جالب و البته در ظاهر تعجب‌برانگیز باستان‌گرایی جلال‌الدین میرزا در *نامه خسروان* همگامی تجددخواهی و غرب‌خواهی است. وی به‌عنوان یکی از پیشگامان جریان تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی، تفاسیر خود را از ایران باستان با ارزش‌های فرهنگ اروپایی و متجددانه پیوند می‌زند (بیگدلو: ۱۳۸۰: ۷۹). او نیز، همچون بسیاری از آیندگان این جریان، خود را شیفته و هوادار تام و تمام فرهنگ غرب معرفی می‌کند. به‌همین جهت است که زبان فرانسه را شیرین‌ترین زبان فرنگستان و کلید هر دانشی معرفی می‌کند (قاجار، ۱۳۵۵: ۳). تاریخ ایران باستان به جلال‌الدین میرزا و بسیاری از مورخان و روشنفکران ملی‌گرایی عصر قاجار این امکان را می‌دهد که بتوانند جمعی را که در ظاهر، جمع متناقضین به‌نظر می‌رسید؛ یعنی تمایل به فرهنگ بیگانه و اروپایی را در عین ستایش از وطن محقق سازند. منابع و اطلاعات دوره باستان امکان تحریف بیشتری دارد، از این جهت که برای زنده‌شدن، نیازمند مستشرقان و روشنفکران و مورخان ملی‌گرا است، هم‌چنین این دوره، حیات کمتری در متن زندگی ایرانیان دارد و دارای ابهام است، نیز از زمانه مؤلف هم فاصله بسیاری دارد؛ بدین ترتیب، گذشته باستانی ایران، در حکم ماده‌ای بی‌صورت آماده پذیرش صورت‌های الفاشده از سوی منورالفکران ملی‌گرا نظیر جلال‌الدین میرزا است.

شاهد این مدعا را می‌توان تصویرگری‌های کتاب *نامه خسروان* دانست. نویسنده که در آن روزگار به نقوش و نگاره‌های باستانی ایران دسترسی نداشته است، برای به تصویر کشیدن مناظر و شخصیت‌های تاریخی به کتب مستشرقان یا کتاب‌های درسی، حتی گاه به داستان‌های عامه‌پسند اروپایی متوسل می‌شود؛ تصاویری که ضمن یادآوری ایران باستان، پیوندی با تصویرپردازی فرنگی پیدا می‌کند. جالب آنکه این تصویرگری التقاطی، به‌عنوان تصویر معیار از

شخصیت ایرانیان کهن، به معماری و هنر و نقاشی اواخر دوره قاجار نیز رسوخ پیدا می‌کند (شیرازی، ۱۳۹۴: ۶۸).

۸. جعل تاریخ از طریق اتیمولوژی

یکی از شگردهای مهمی که نویسنده در تدوین *نامه خسروان* به کار می‌برد، تحریف تاریخ بر مبنای اطلاعات تاریخی مجعول و ضعیف، به‌ویژه کتاب *دساتیر* از پارسیان هند است. به‌طورمثال در تقسیم‌بندی سلسله‌های شاهی می‌نویسد: «پادشاهان کشور ایران به هم‌داستانی پارسیان تا هنگام یزدگرد شهریار، پنج گروه‌اند؛ آبدیان، جیان‌شائیان، یاسائیان، گلشائیان» و نیز از اسامی ساختگی چون «شایی کلیو» و «شایی مهبول» نام می‌برد. در جایی دیگر با اشاره به کتاب *دساتیر* آورده است: «بر کی خسرو نامه‌ای به زبان آسمانی فرود آمد، آن را *دساتیر* می‌نامند.» و همچنین در قسمتی دیگر به ریشه‌شناسی غیرعلمی برخی واژه‌ها می‌پردازد: «مکه خانه مه‌آباد بود و آن را مه که می‌نامیدند که به پارسی پیکر ماه است.» وی همچنین در جای‌جای متن کتاب، به‌ویژه در ریشه‌شناسی‌های یکسره جعلی، نام‌های پادشاهان افسانه‌ای را به دست می‌دهد (قاجار، ۱۳۵۵: ۱۰ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۸).

داستان منوچهر در جلد نخست *نامه خسروان* نمونه بارز این نوع از پیوند است. در آغاز سرگذشت او، ریشه‌شناسی نام منوچهر را به خطا «بهشتی‌روی» دانسته و آنگاه تبار او را بیشتر بر پایه *شاهنامه* برشمرده و سپس کردار و آبادانی و جنگ‌های وی را به اجمال آورده و پس از آن اندرزها و سخنان نیکوی منوچهر را بیشتر از روی *شاهنامه* و متون دیگر، نقل کرده و در پایان پیامبران توراتی، قرآنی هم‌عهد او را شناسانیده است. در جای دیگر، دوره گلشائیان را که پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان همگی از آن تبارند و آغازشان به گلشاه (حضرت آدم علیه‌السلام) می‌رسد، ۶۰۲۴ سال دانسته است. همچنین وی می‌نویسد: فیلسوف یونانی، فیثاغورث در روزگار جمشید می‌زیسته و سازوآواز را برای سرخوشی این شهریار از نو پدید آورده است. در جای دیگر او را هم‌زمان کی‌خسرو دانسته و گفته است که او «دبستانی در ایتالیا بنیاد کرده» است. همچنین بر این باور است که باده نیز در زمان جمشید تصادفاً به دست آمده و افسانه‌ای نیز به نقل از مأخذی نامعلوم آورده و نام نخستین آن را نیز «شاه دارو» شناخته است (امانت، ۱۳۷۷: ۳۲). اتیمولوژی واژگان و جعل معنای جدید برای آنها و خلق روایات نو با استناد به *شاهنامه* نشان می‌دهد که برای رسیدن به غایت ایدئولوژیک ملیت جدید ایرانی جلال‌الدین میرزا بسیار ضروری‌تر از رعایت ظرایف و دقایق تاریخ‌نگارانه بوده است. از این نظر است که تاریخ‌نگاری او بیش از یک اثر تحقیقی بیشتر شبیه به یک کتاب داستانی است؛ زیرا او صحت و درستی واژه‌های *دساتیر* را که در متن *نامه*

خسروان به کار برده است، با متون گذشته فارسی مقایسه و آزمون نکرده است.

۹. طبیعی و بزرگ جلوه‌دادن تاریخ ملی

ملی‌گراها برای طبیعی جلوه‌دادن تاریخ باستانی و معرفی آن به‌عنوان گذشته منطقی وضع موجود و برای پذیرش در بین عموم مردم سعی می‌کنند بین عقاید و انگاره‌های زمان حاضر و شخصیت‌ها و روایت‌های باستانی پیوند برقرار کنند. روایتی که از توصیف هوشنگ در نامه خسروان آمده است، شخصیت او را به شخصیت‌های بزرگان اسلامی نظیر امامان و معصومان (شخصیتی منزّه و کاردان) نزدیک می‌کند. نویسنده گاه برای اینکه مطلب افسانه‌مانند و خیال‌پردازانه‌اش طبیعی جلوه کند و در نظر مخاطب هم‌عصر خویش که به بنیان‌ها و آموزه‌های دینی خو گرفته است، شخصیت‌های خیالی و مجعولش را در قالب روایت‌های دینی آشنا به ذهن بازگو می‌کند. نمونه‌ای از این شبیه‌سازی و طبیعی‌سازی تاریخ، در نامه خسروان روایتش از پیامبری به نام مه‌آباد و ۱۴ جانشین‌اش که آباد نام داشتند و آخرین ایشان «آباد آزاد» است که از مردم به کناری شده و به پرستش یزدان می‌پردازد (قاجار، ۱۳۵۵: ۵۴).

نتیجه

متن نامه خسروان از دو جهت بررسی شد: زمینه‌های فرامتنی و نیز دلالت‌های درون‌متنی که مخاطب را به مقصد نویسنده رهنمون می‌کند. سمت و سوی غالب عواملی که در شکل‌گیری متن نامه خسروان مشارکت داشتند، بر دو محور کلی باستان‌ستایی و ملت‌گرایی تأکید داشتند. در واقع متن، هر دو این عوامل را در پیوند با هم و به‌صورت یکپارچه طرح کرده بود؛ از این‌رو هر جا نشانگان و شاخص‌های ایران باستان مشخص می‌شود، بر بازنمایی گفتمان ملی‌گرایی نیز تأکید دارد. مواردی که از انطباق بازنمایی گذشته و طرح ایدئولوژی ناسیونالیسم در متن حکایت دارند عبارت‌اند از:

الف) پرداختن به گذشته باستانی برای احیای مجد و عظمت ملی؛

ب) برجسته‌سازی تاریخ شاهان باستانی برای خلاصی از موانع تجددخواهی و ملت‌گرایی که در اینجا دین و مذهب اسلام است؛

ج) پرداختن به شاهان باستانی به‌عنوان دوره طلایی ملت ایران؛

د) طبیعی جلوه‌دادن تاریخ بر ساخته از باستان به‌عنوان مبدأ تاریخ ایران؛

ه) ارجاع به اسناد و روایات مجعول تاریخی تنها به‌صرف اینکه مؤید تاریخ ملی هستند؛

و) ترسیم نشانگان فرهنگی تاریخ ایران باستان نظیر زبان و قومیت پارسی به‌عنوان اجزای

منحصربه‌فرد ملت ایران و غیریت‌سازی از سایر زبان‌ها و اقوام ایرانی.

کتاب‌شناخت

- آبادیان، حسین (۱۳۸۷) *روایت و فراروایت تاریخی در اندیشه جلال‌الدین میرزا قاجار*، مجله فرهنگ، زمستان شماره ۶۸.
- احمدی، حمید (۱۳۸۲) «هویت ملی ایران در گستره تاریخ»، فصلنامه مطالعات ملی، سال ۴، شماره ۱.
- آخوندزاده، فتحعلی (۱۳۵۷) *الفبای جدید و مکتوبات*، گردآورنده: حمید محمدزاده، تبریز: نشر احیاء.
- اسمیت، آنتونی (۱۳۷۹) *فرهنگ، اجتماع و سرزمین: سیاست قومیت و ناسیونالیسم*، ترجمه نورالله قیصری، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۴.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۶۷) *تاریخ منتظم ناصری*، به تصحیح محمداسماعیل رضوانی، جلد ۳، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴) *تبارشناسی هویت جدید ایرانی؛ عصر قاجاریه و پهلوی اول*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- امانت، عباس (۱۳۷۷) «پورخاقان و اندیشه بازسازی تاریخی ملی ایران جلال‌الدین میرزا و نامه خسروان»، مجله ایران‌نامه، زمستان، شماره ۶۵.
- اوزکرملی، اوموت (۱۳۸۳) *نظریه‌های ناسیونالیسم*، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: مؤسسه مطالعات ملی، انتشارات تمدن ایرانی.
- حاجی‌علی‌لو، سولماز (۱۳۸۴) «بررسی اثرپذیری و موارد الگوبرداری از ایران پیش از اسلام در عصر قاجار با تکیه بر نقش برجسته‌های قاجاری»، مجله انسان‌شناسی، شماره ۸.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۶۵) *ناسیونالیسم و انقلاب*، تهران: دفتر پژوهش‌ها و برنامه‌ریزی فرهنگی وزارت ارشاد اسلامی.
- ذاکر اصفهانی، علی‌رضا (۱۳۸۱) *مؤلفه‌های هویت ملی در ایران*، به اهتمام گروه تحقیقات سیاسی اسلام (هویت ایرانی در کشاکش تحولات سیاسی در چهار قرن اخیر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی).
- شیرازی، ماه‌منیر (۱۳۹۴) «بررسی نسخه مصور نامه خسروان و تأثیر آن در هنر دوره قاجار»، فصلنامه علمی و پژوهشی کنگره، شماره ۳۳، بهار ۹۴.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶) *شاهنامه فردوسی*، تصحیح ناهید فرشادمه‌ر، جلد اول، تهران: انتشارات محمد.
- قاجار، جلال‌الدین میرزا (۱۳۵۵) *نامه خسروان*، تصحیح مصطفی انصاری و مجید انصاری، زیر نظر مجید رهنما، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- قدیمی قیداری، عباس (۱۳۹۳) *تداوم و تحول تاریخ‌نویسی در ایران عصر قاجار*، تهران: انتشارات پژوهشکده تاریخ اسلام.
- _____ (۱۳۹۱) «تاریخ‌نویسی باستان‌گرا و ناسیونالیستی در ایران عصر قاجار»، فصلنامه مطالعات تاریخ ایران اسلامی، سال اول، شماره اول.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۳، بهار و تابستان ۹۸ / ۲۹

- کجویان، حسین (۱۳۸۷) *تطورات گفتمان‌های هویتی ایران؛ ایرانی در کشاکش با تجدد و ما بعد تجدد*، تهران: نشر نی.
- ملک ایرج‌میرزا قاجار (۱۳۸۷) *تاریخ ملک‌زادگان تخمه قاجار یا شجره‌نامه قاجار*، به تصحیح میرهاشم محدث، گنجینه بهارستان، به کوشش سیدسعید میرمحمدصادق، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- نائیبیان، جلیل (۱۳۸۹) «مانکچی لیمچی و جامعه زرتشتیان عصر قاجار»، فصلنامه تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال اول، شماره اول.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۹۳) *تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل از پیمان و ستفالی تا امروز*، تهران: نشر قومس.
- هابزباوم، اریک (۱۳۸۳) «تکه‌چسبانی‌های هویت»، ترجمه مهرداد جلوه‌گر، مجله جام‌جم.
- _____ (۱۳۸۲) *ملت و ملت‌گرایی پس از ۱۸۷۰*، ترجمه جمشید احمدپور، تهران: نشر نیکا.
- هاجینسون و اسمیت، جان و آنتونی (۱۳۸۶) *ملی‌گرایی*، ترجمه مصطفی یونسی و علی مرشدی‌زاده، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- هلد، دیوید (۱۳۸۶). *دولت مدرن؛ مجلد دوم از مجموعه فهم جامعه مدرن*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.

List of sources with English handwriting

- Ābādīyān, Ḥoseyn (2008). Revāyat va farārevāyate tāriqī dar andīseye Jalāl al-Dīn Mīrzā Qājār, **majalleye farhang**, zemestān, š68.
- Aḥmadī, ḥamid (2003). Hoviyate mellīye Īrān dar gostareye tāriq, **fašlnāmeye moṭāle'āte mellī**, sale čahrārom, š1.
- Āḵondzāde, Fath'alī (1978). **Alefbaeye jadīd va maktūbāt**, gerdāvarande: Ḥamid Mohammadzāde, Tabrīz, našre čhyā'.
- Esmīt, Āntonī (2000). Farhang, eĵtemā' va sarzamīn: sīyāsate qowmīyat va nāsīyūnālism, motarjem Nūrollāh Qeysārī, **fašlnāmeye moṭāle'āte mellī**, š4, tābestān.
- E'temād al-Saltāne, Moḥammad Ḥasan (1988). **Tāriqke montazame našeri**, mošaḥeḥ Moḥammad Esmā'il Rezvānī, Tehrān: entešārāte donyāye ketāb, j3, č1.
- Akbarī, Moḥammad'alī (2005). **Tabāršenāsīye hoviyate jadīde Īrāni; 'ašre Qājāriye va Pahlaviye avval**, Tehrān: šerkate entešārāte 'elmī va farhangī, č1.
- Amānat, 'abbās (1998). Pūrḡāqān va andīseye bāzyābiye tāriqke mellīye Īrān Jalāl al-Dīn Mīrzā va nāmeye kosravān, **majalleye īrānnāme**, zemestān, š65.
- Ozkīrīmī, Omūt (2004). **Nazarīyehāye nāsīyūnālism**, tarjomeye Moḥamad'lī Qāsemī, Tehrān: mo'asseseye moṭāle'āte mellī, entešārāte tamaddone īrānī, č1.
- Ḥājī 'alīlū, Solmāz (2005). Barrasiye aṭarpazīrī va mavārede olgūbardārī az Īrāne piš az eslām dar 'ašre Qājār bā tekye bar naqše barjastehāye qājārī, **majalleye ensānšenāsī**, pāyīz va zemestān, š8.
- Dāvārī Ardekānī, Rezā (1986). **Nāsīyūnālism va enqelāb**, Tehrān: daftare pažūhešhā va barnāmerīzīye farhangīye vezārāte eršāde eslāmī, č1.
- Dāker Ešfahānī, 'alīrezā (2002). **Mo'aleffehāye hoviyate mellī dar Īrān**, be ehtemāme gorūhe taḥqīqāte sīyāsīye eslām (hoviyate īrānī da kešākeše taḥavvolāte sīyāsī dar čahār qarne aḵīr, Tehrān: pažūhešgāhe 'olūme ensānī va moṭāle'āte farhangī.
- Shirazi, Mahmonir ,(2015). "A Study of an Illustrated Manuscript of the "Nameh-ye Khosrovan" and Its Reflection in the Qajar Visual Arts", **Negareh Scholarly Journal**, I33, V10.
- Ferdowsī, Abū al-Qāsem (2007). Šāhnāmeye Ferdowsī, tašḥīḥe Nāhīd Faršādmehr, Tehrān, entešārāte Moḥammad, j1.
- Qājār, Jalāl al-Dīn Mīrzā (1976). **Nāmeye kosravān**, tašḥīḥe Mošafā Anšārī va Majīd Anšārī, zīre nazare Majīd Rahnemā, Tehrān: sāzmāne entešārāt va āmūzeše enqelābe eslāmī.
- Qadīmī Qeydārī, 'abbās (2014). **Tadāvom va taḥavvole tāriqnevisī dar Īrāne 'ašre Qājār**, Tehrān: entešārāte pažūheškadeye tāriqke eslām.
- Qadīmī Qeydārī, 'abbās (2012). Tāriqnevisīye bāstāngerā va nāsīyūnālīstī dar. Īrāne 'ašre Qājār, **fašlnāmeye moṭāle'āte tāriqke Īrāne eslāmī**, sale 1, š1.
- Kačūyān, Ḥoseyn (2008). **Taṭavvorāte goftemānhāye hoviyatiye Īrān; īrānī dar kešākeš bā tajāddod va mā ba'de tajāddod**, Tehrān: našre ney.
- Malek Īraj Mīrzā Qājār (2008), **tāriqke malekzādegāne tokmeye Qājār yā šajarenāmeye Qājār**, tašḥīḥe Mīr Ḥāšem Moḥaddeṭ, ganjīneye bahārestān, be kūše Seyyed Sa'īd Mīr Moḥammad Šādeq, ketābkāne, mūze va markaze asnāde majlese šorāye eslāmī.
- Nā'ebīyān, Jalāl (2010). Mānakjī Līmjī va jāme'eye zartoštīyāne 'ašre Qājār, **fašlnāmeye tāriqnevisīye Īrān ba'd az eslām**, sale 1, š1, pāyīz va zemestān 2010.
- Naqībzāde, Aḥmad (2014). **Tāriqke diplomāsī va ravābeṭe beyn al-melal az peymān vestfālī tā emrūz**, Tehrān: našre qūmes.
- Hāzbawm, Erīk (2004) **tekkečāsbānīhāye hoviyat**, tarjomeye Mehrdād Jelvegar, majalleye jāme jam.
- Hāzbawm, Erīk (2003). Mellat va mellatgerāyī pas az 1870, tarjomeye Jamshīd Aḥmadpūr, Tehrān: nashre nīkā.
- Hāčīnson va Esmīt, Jān va Āntonī (2007). **Melligerāyī**, tarjomeye Mošafā Yūnesī va 'alī Moršedīzāde, Tehrān: pažūheškadeye moṭāle'āte rāhbordī, č1.
- Hold, Deyvīd. (2007). **Dowlate modern; moṭallade dovvom az majmū'eye fahme jāme'eye modern**, tarjomeye 'abbās Moḵber. Tehrān: našre markaz.

**The Effect of Nationalist Discourse on the Representation of Ancient Iran in the
New Historiography of the Qajar Period
(A Case Study of *Khosrowan's Book* by Jalal al-Din Mirza Qajar)¹**

Mohammad Amir Ahmadzade²
Mohammad Niazy³

Received: 2019.07.03
Accepted: 2019.09.11

Abstract

The first effects of the nationalist discourse and the attempt to formulate a suitable history of it began from the middle of the Qajar dynasty (early Nasserid period) in Iran. For the intellectuals and modernists of this era, the ideology of nationalism was one of the most important signs of the power of the European states. Jalal al-Din Mirza, Qajar prince is one of the first writers and historians who rewrite Iran's history based on new archaic approaches. His most significant work, *The Khosrowan's Book*, illustrated the ideological and political motivations of the author in his retrospective restoration, relying on the Zoroastrian texts of India. In addition, the most important transcendental implications in *The Khosrowan's Book* are the instigation of archaic and Iranian thought through the early enlightenment to Jalal al-Din Mirza. Mirzamalkam Khan and Akhondzadeh's thoughts were two main motivators for the work. Khosrowan's letter to imitation of the Shahnameh is an attempt to revive the life and traditions of the mythological kings of Iran and seeks to establish the Shahnameh in the tacit and popular knowledge of the Iranian people from the past to institutionalize the nationalist concepts in the minds of the Iranian people; the most important ideological ideas From ancient Persia in Khosrowan's letter are:

Keyword: "Historiography, Ancient Identity, Letter of Khosrowan, Jalaluddin Mirza Qajar"

1. DOI: 10.22051/hph.2019.24484.1320

2. Assistant Professor, Institute of Humanities and Cultural Studies, (Responsible author)
Email: m.ahmadzadeh@ihcs.ac.ir

3. PhD Candidate in History of Humanities and Cultural Studies,
Email: mohammadniyazi@gmail.com

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

